



www.ketab.ir

# هر نفسی که می کشی

رمان جهان

مری هیگینز کلارک - آلا فیر بورک

سیده لیلی شمس آبادی





نشان استاندارد کاغذ بالک سرئد

سرشناسه: هیگینز کلارک، مری/بورک، آلافر  
1969, burke, Alafair /1927, Higgins clark, Mary  
عنوان و نام پدیدآور: هر نفس که می‌کشی / مری هیگینز کلارک - آلافر بورک / سیده لیلی شمس‌آبادی  
مشخصات نشر: تهران، انتشارات شالگردن، ۱۴۰۱  
مشخصات ظاهری: ۳۳۶ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۰۵-۴۰-۱  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.  
رده‌بندی کنگره: PS۵۶۶  
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۱۱۶۴۸

www.ketab.ir

هر نفس که می‌کشی  
مری هیگینز کلارک - آلفیر بورک  
سیده لیلی شمس‌آبادی

نشر: شالگردن  
تیراژ: ۳۰۰ نسخه  
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱  
صفحه‌آرایی و طرح جلد: استودیو شالگردن  
لینوگرافی، چاپ، صحافی: سازمان چاپ تهرانی  
حق چاپ و انتشار انحصاراً در اختیار نشر شالگردن می‌باشد.  
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۰۵-۴۰-۱



www.ShalgardanPub.com



Shalgardan.Pub



09392908803



Shalgardan.Pub@gmail.com



09122908803



https://t.me/ShalgardanPub

## مقدمه

سه سال قبل

در یک عصر دوشنبه‌ی سرد و زمستانی، ویرجینیا ویکلینگ<sup>۱</sup> شصت و هشت ساله به آرامی در گالری لباس موزه‌ی هنر متروپولیتن<sup>۲</sup> راه می‌رفت. همان‌طور که در نمایشگاه‌ها سوگردان بود، حتی فکرش را هم نمی‌کرد این شب مسحورکننده با ترازوی به پایان رسد.

یا این که فقط چهار ساعت دیگر زنده است.

موزه برای بازدید عموم بسته بود زیرا پرسودترین گردآوری کمک‌های مالی سال در شرف وقوع بود، اما برای این ساعت، از متولیان امر دعوت شده بود تا به‌طور خصوصی، لباس‌هایی که بانوان تراز اول سابق در مراسم افتتاحیه پوشیده بودند را بررسی کنند.

لباس ویرجینیا مشابه لباسی بود که باربارا بوش<sup>۳</sup> در سال ۱۹۸۹ پوشیده بود. لباس توسط اسکار دلارنتا<sup>۴</sup>، به صورت یک نیم‌تنه‌ی آستین بلند مشکی مخملی و یک دامن بلند ساتن به رنگ آبی طاووسی طراحی شده بود. او

- 
1. Virginia Wakeling
  2. Metropolitan Museum
  3. Barbara Bush
  4. Oscar de la Renta

می‌دانست باوقار و شاهانه به نظر می‌رسد، دقیقاً همان تصویری که می‌خواست در دیگران ایجاد کند. اما هنوز از آرایشی که دینا به کار برده، مطمئن نبود زیرا فکر می‌کرد ممکن است خیلی واضح باشد. دینا<sup>۱</sup> گفته بود:

- خانم ویکلینگ بهم اعتماد کنین. این آرایش با موهای تیره و پوست زیبایی شما عالیه و نیاز به رژ لب روشن دارین.

ویرجینیا با خود فکر کرد شاید این طور باشد و شاید هم نه. او می‌دانست این نوع آرایش، حدود ده سال از سنش را کم‌تر کرده است. او از یک لباس مراسم افتتاحیه سمت لباس دیگر رفت و مجذوب تفاوت آن‌ها شد. لباس تک شانه‌ی نانسی ریگان<sup>۲</sup>، مامی آیزنهاور<sup>۳</sup> با دو هزار بدلیجات روی حریر صورتی، لیدی برب جانشون<sup>۴</sup> در لباس مجلسی زرد با تزئینات خرز، لورا بوش<sup>۵</sup> در لباس نقره‌ای آمیتین بلک و میشل اوباما<sup>۶</sup> در لباس قرمز یاقوتی. همه‌ی این زنان اگر چه متفاوت بودند، اما دوست داشتند در کنار همسرشان به بهترین شکل ظاهر شوند.

ویرجینیا با خود فکر کرد زندگی چقدر سریع گذشته است. او و باب<sup>۷</sup> زندگی مشترک خود را در یک خانه‌ی کوچک سه اتاقه و با دو خانواده در سمت شرقی منهتن آغاز کرده بودند، اما زندگی آن‌ها بلافاصله شروع به تغییر کرده بود. باب با استعداد در زمینه‌ی املاک و مستغلات به دنیا آمده و در پایان اولین سال ازدواج‌شان برای خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردند، مبلغی قرض گرفته بود. این اولین انتخاب از بین همه‌ی انتخاب‌های زیرکانه‌ای بود که او در دنیای املاک و مستغلات انجام داده بود. اکنون، بعد از چهل و پنج سال، خانه‌های ویرجینیا شامل یک عمارت در گرینیچ، کتیکت، یک خانه‌ی

1. Dina
2. Nancy Reagan
3. Mamie Eisenhower
4. Bird Johnson
5. Laura Bush
6. Michelle Obama
7. Bob

دوبلکس در خیابان پارک، یک نمایشگاه کنار اقیانوس در پالم بیچ و یک آپارتمان در آسپن برای تعطیلات اسکی بود.

پنج سال قبل یک حمله‌ی قلبی ناگهانی، باب را از او گرفت. ویرجینیا می‌دانست باب از مشاهده‌ی این که آنا<sup>۱</sup> با چه دقتی کسب و کاری که باب برای آن‌ها راه انداخته را اداره می‌کند، لذت می‌برد.

ویرجینیا با غم و اندوه فکر کرد، او را خیلی دوست داشتم، حتی با وجود خلق‌وخوی تند و منش سلطه‌جویانه‌اش. این رفتارها هرگز واقعاً باعث ناراحتی‌ام نمی‌شد.

سپس دو سال پیش، ایوان<sup>۲</sup> وارد زندگی او شد. بیست سال از او جوان‌تر بود. ایوان در یک مهمانی کوکتل که به مناسبت برگزاری نمایشگاه هنری در یک استودیوی کوچک واقع در دهکده‌ای برگزار می‌شد، خود را به او نزدیک کرده بود. مقاله‌ای در مورد یک هنرمند، توجه ویرجینیا را جلب کرده و تصمیم گرفته بود در این نمایشگاه شرکت کند. نوشیدنی ارزان قیمتی سرو می‌شد. درحالی‌که ویرجینیا از یک لیوان پلاستیکی جرعه‌جرعه می‌نوشید، افراد در اطرافش مشغول بررسی نقاشی‌ها بودند. در همین زمان، ایوان به او ملحق شده بود. با صدایی یکنواخت و دلنشین پرسید:

- راجع به شون چی فکر می‌کنی؟

- مردم یا نقاشی‌ها؟

هر دو خندیدند.

نمایشگاه ساعت هفت به پایان رسید. ایوان به او پیشنهاد کرده بود اگر کاری ندارد، ممکن است بخواهد با او به یک رستوران ایتالیایی کوچک در آن نزدیکی بیاید، جایی که تضمین می‌کرد غذایش خوشمزه است. البته بعد از یک ماه یا بیش‌تر، بدیهی بود که خانواده‌اش می‌خواستند

---

1. Anna

2. Ivan